



ترجمه: ح. ع

نوشته: و بلفرد سان استاد دانشگاه جرج تاون

سوسیالیسم ژان پل سارتر

سارتر و «زمان نو»

نخستین شماره مجله «زمان نو» در سال ۱۹۴۵ انتشار یافت و

هیئت سردبیران آن از سارتر و «ریمون ارون» و «پرلوپوتی» و «سیمون دوبووار» فراهم میآمد. سرمقاله این نخستین شماره که سارتر آن را نوشته «خرده شاهکاری» است و غریب اینست که کمتر آنرا میخوانند و حال آنکه درخور اعتنایی بیشتر است زیرا لب و خلاصه «نقد عقل دیالکتیک» را در آن میتوان یافت.

سارتر در این سرمقاله هدف مجله خود را باختصار شرح میدهد: «زمان نو» جانب هیچیک از احزاب سیاسی را نخواهد گرفت بلکه داوریهایش درباره مسائل اجتماعی و سیاسی برنسیاد بینی خواهد بود که خودآز انسان دارد. محتوی مجله مبین ایمان سردبیران آن به لزوم رسالت اجتماعی ادبیات خواهد بود، و عقیده استوار آن به این که انسان اگر از دیدگاه زمان و محیطش درو بنگریم گوهری مطلق است. باین معنی هر فیلسوفی نیز مطلق است بشرط آن که در چارچوب زمانه‌اش و در جمع دوستان و پیروانش و هنگام آفرینش اندیشه‌ها و کتابهایش در باره او داوریه کنیم. سخن دیگر، میتوان گفت که دکارت، مطلق است ولی فلسفه دکارت ارزشی نسبی دارد. دکارت خودمردده است، ولی فلسفه‌اش همچنان در خلال قرون بگردش خود ادامه میدهد و در هر قرن «هر کس در آن

چیزی را تواند یافت که خود درون آن مینهد». از این بینش که انسان فقط از راه نهاد دیالکتیک خود اهمیت خویش را آشکار میسازد و هستیش از محیط و محیطش از هستی او شکل میپذیرد، راهی دراز در پیش نیست. بدعت اساسی روش دیالکتیک هنگامی عیان میشود که آن را با تقیضش، یعنی روش تحلیلی Analytical که نزد بورژواها سخت گرامی است قیاس کنیم. به دیده بورژواها، افراد انسان همچون «نخودهای درون کنسرو» هستند، همگی یکسان و کنار هم نهاده Juxtapose بنحوی که ذهن تحلیلی میتواند هر فرد را به آسانی فرد دیگری بررسی کند، بدینسان میتوان هر آدمیزادمای را شناخت و طبقه و نوع و مقوله او را معین کرد. فیلسوفان بورژوا انسان را باین شیوه تحلیل میکنند و جایگاهش را باز میشناسانند. فیلسوف بورژوا هیچگاه از روابط متقابل آدمیزادگان آگاه نیست و نمیداند که سرشت انسان آفریننده و آزاد است و در بنیاد خویش دارای پرتوی است که بروی همه اطوار و گفتار و کردار او بازتاب دارد. انسان در هر زمان و به هر شیوه خود را پدیدار می‌کند... انسان همه جاست، «سراسر کره زمین است». «زمان نو» بانسانها یاری

میدهد تا با آگاهی از آنچه هستند و آنچه انجام خواهند داد آزاد شوند.

در وهله نخست چنین مینماید که فیلسوف بورژوا باروش تحلیلی خود که آدمیزادگان را کنار هم جدا از هم مینمایاند بیش از روش دیالکتیک و ترکیب *Synthetique* فرد را پس میدارد زیرا روش دیالکتیک و ترکیبی برعکس میکوشد تا افراد را هم بستنی یکدیگر کند. حقیقت آن است که سارتر خواهان آمیزش این هر دو روش است زیرا در حیطه روش کلی دیالکتیک و ترکیبی، از روش تحلیلی غافل نباید بود. ولی سارتر در نخستین سرمقاله خود جای این دو روش را در فلسفه خویش به روشنی معین نکرد و این کار را به سالهای بعد وا گذاشت.

سرمقاله نخستین شماره «زمان نو»، فرجام آغاز کار بود، با این سرمقاله «زمان نو» به راه افتاد و سفر دراز آهنگ خود را در پیش گرفت. «زمان نو» از همان آغاز کار، مجله‌ای پر حجم بود، سالی ده شماره منتشر میشد و شماره صفحات آن به نزدیک هزار میرسید. نشریه‌ای بود پیشرو و درجهان سیاست پشتیبان جناح چپ، هر چند که با حزب کمونیست پیوند رسمی نداشت. در فلسفه، مشربش اصالت وجودی بود، در باره امور و رویدادها از دیدگاهی اجتماعی داوری میکرد ولی در زمینه ادبیات برنامه معینی نداشت. با گذشت سالیان، هیئت سردبیران مجله تغییراتی یافت پس از چندی نام «مرلویونتی» و سپس «ریمون ارون» و حتی «سیمون دوبووار» از روی جلد آن افتاد. تنها نامی که هرگز ناپدید نگشت نام پر کارترین و شاید پرمایه‌ترین نویسنده مجله یعنی خود ژان پل سارتر بود. اگر سارتر رکن اعظم «زمان نو» بود، «زمان نو» نیز «منبر» سارتر بود و با امکان میداد تا آثار خویش هر چه را که خود خواهد نشر دهد، گریز گاهی بود برای مقالات بی‌خبری او که همچون نهری پیوسته آهنگان را از اندیشه‌های خویش سیراب میکرد و سارتر خود هنرمندانه عنوان *Articles Fleuves* بر آنها نهاد است. «زمان نو» مرجعی پر ارزش برای کشف سیر تکوینی آثار بعدی سارتر است و هر کس که «زمان نو» و «نقد عقل دیالکتیک» هر دو را بخواند باسانی در مییابد که برخی از نظریات سارتر در ضمن برخورد با انتقادات موشکافانه و قاطع کسانی مانند «مرلویونتی» و «آلبر کامو» و «کلود رفور» *Refort* دیگر گونیهایی یافته است. سارتر، مانند همه ما، بمخالفان خود بسیار و امدار است، زیرا چیز نوشتن درباره دیالکتیک با عمل کردن به آن توأم است و سارتر با انتشار مجله خود یکی از فنون دیرین و بکار می‌بست: وی نیک میدانست که بادبانها در برخورد با بادهای مخالف بجنبش در می‌آیند.

معروف‌ترین و شاید بهترین مقاله او زیر عنوان «ماتریالیسم و انقلاب» ظاهر شد و همجا اثری ژرف از خود بجا نهاد و هنوز که

هنوز است ابدناق مخالفان مارکسیست او ناگوار میاید. این مقاله حاوی حمله‌ای بر اصول جزئی و ماتریالیستی مارکسیسم امروزی است. سارتر مدعی است که در عصر ما از جوانان توقع میرود که میان دو مکتب ماتریالیسم و ایده‌آلیسم یکی را برگزینند، ولی سفسطه‌ای که در این شیوه انتخاب نهفته، باید بر همگان آشکار باشد.

در نظر مارکسیسم امروزی نقش *Sujet* همیشه موضوع یا عین *Objet* است، یعنی فرد انسان فرآورده ماده و تطور ماده است. ولی مارکسیستها هنوز از بیان این اصل فارغ نشده‌اند که خود از آن روی بر میگردانند و در مقام نفس به عمل میپردازند نه در منزلت عین، و احکام جزئی خاص خود را در باره خدا و تاریخ و غایت و جز آن مدون میکنند. سارتر میبرد. چگونه عقلی که اسیر نیروهای کور است میتواند در عین حال عقلی باشد که به بیان حقیقت و کشف دستگاه کاینات تواناست؟ کجاست مادیت فلسفه‌ای که پس از آن که نفس را بخاک میسپرد، یکباره آنرا از گور بیرون میکشد و بر مسند پیامبری، و ماوراءالطبیعه شناسی تاریخ مینشاند؟ و سرانجام این خود طرفه قصه‌ای است که مارکسیسم شوروی با مدفون کردن نفس، دیالکتیک را کشته است، زیرا اگر نفس، در حکم سنگواره میباشد و ذهن چیری جز ماده نباشد، دیگر از دیالکتیک زنده نامی و نشانی باز نخواهد ماند.

بنظر سارتر راه حل این مسائل آن است که ماده را به‌عنوان تنها زیربنای کائنات و هستی آدمیزادگان رد کنیم. اصل معنای انقلاب مضمین فرا گذاشتن از وضع موجود است، و این فرا گذاشتن روانه‌ای است که تنها جنبه مادی ندارد. فیلسوف نوکی است که «اندیشه ستم‌دیدگان را تا حلی که این ستم‌دیدگان خود بر ضد ستم میشوند» در خویشتن مجسم کند. چنین فیلسوفی مجموعه‌ای از اندیشه و کردار است اندیشه او چیزی بالاتر از ایده‌آلیسم است زیرا همانگاه که از واقعیت برده بر میگردد واقعیت را در گون می‌کند. این روش را میتوان در کارهای خود مارکس سدر کتاب او بنام «تزهائی در باره فوئر باخ» - کشف کرد و او خود آن را «ماتریالیسم عملی» نامیده است.

ولی سارتر به این نامگذاری اعتراض میکند و میگوید که در حالی که این روش به ستم‌دیدگان نشان میدهد که چگونه پایه‌ای برتر از وضع موجود بسوی تحقق برنامه‌ای جهانی باید جست، دیگر آن را «ماتریالیستی نتوان نامید، برتری *Transcendence* خود، آزادی است، و فرد انقلابی با عمل انقلابی خود نشان میدهد که «چیز» نیست بلکه حاکم بر چیزهاست، عین نیست بلکه نفس است. انقلاب در مفهوم راستین خویش به انسان دوستی نوئی نیاز دارد که سارتر امیدوار است آن را در «نقد عقل دیالکتیک» بر ما عرضه کند.

